

دکتر صمد موحد

- دکتری در رشته فلسفه غرب از دانشگاه تهران
- استاد فلسفه دانشگاه تربیت معلم تهران
- عضو سابق شورای عالی علمی بنیاد دایرة المعارف اسلامی

آثار:

- ۱- سرچشمه های حکمت اشراق ۲- شیخ محمود شبستری ۳- شیخ صفی الدین اردبیلی، چهره اصیل تصوف آذربایجان (همراه با سیری کوتاه در تصوف آذربایجان تا نیمه قرن هشتم) ۴- تصحیح مجموعه آثار شیخ محمود شبستری ۵- تهذیب گوهر مراد عبدالرزاق لاهیجی (گزیده گوهر مراد) ۶- مقالات متعدد در دایرة المعارف اسلامی.
- ۷- ویرایش جدید کتاب سرچشمه های حکمت اشراق همراه با اضافات و تجدید نظر جزئی (زیر چاپ)

مناسبات میان سهروردی و ابن عربی

دکتر صمد موحد

چکیده: سهروردی و ابن عربی علاوه بر همزمانی، در مناطق واحدی زیسته و با مراکز قدرت مشترکی در ارتباط بوده‌اند. علاوه بر آن نوعی از همسویی و سنخیت میان آراء و عقاید آنها دیده می‌شود. این دو نکته تأمل در باره رابطه صوری و معنوی اشراق با ابن عربی را موجه می‌سازد. در مقاله حاضر به اختصار روابط صوری و معنوی سهروردی و ابن عربی بررسی شده است.



مقدمه: رابطه صوری و معنوی اشراق با ابن عربی، دو چهره خلاق و تأثیرگذار عرصه حکمت و عرفان، موضوعی است که جا دارد مورد توجه و بررسی دقیق قرار گیرد؛ چرا که این دو حکیم علاوه بر همزمانی، از یک طرف در مناطق واحدی زیسته و با مراکز قدرت مشترکی در ارتباط بوده‌اند، و از طرف دیگر با وجود تفاوتی که با

یکدیگر دارند همسوئی و سنخیت خاصی میان آراء و عقاید آنها دیده می‌شود که تأمل برانگیز است.

در این نوشته دو مطلب بطور اجمال مطرح می‌شود: یکی آگاهی ابن عربی از سرگذشت و شهادت اسفبار سهروردی و دیگری اشارتی به مشابهت‌هایی میان افکار و عقاید آنها.

الف: در مورد مطلب اول باید گفت که هر چند ملاقات میان ابن دو اندیشمند بطور قطع ناممکن می‌بود ولی ابن عربی دست‌کم با سوانح سالهای پایانی عمر کوتاه شیخ اشراق (۵۴۹ - ۵۸۹ هـ) کاملاً آشنایی داشته‌است. توضیح اینکه بر اساس شواهد تاریخی^۱، ابن عربی تا سال ۵۹۸ هجری [حدود دوازده سال پس از شهادت سهروردی] در شهرهای مختلف اندلس - مخصوصاً اشبیلیه - اقامت داشته‌است. در این تاریخ برای همیشه اندلس را ترک می‌کند و از طریق تونس به مصر رفته و از آنجا رهسپار قدس شریف و مدینه و مکه می‌شود و به سال ۵۱۹ در مکه بوده‌است. در ۶۰۱ هجری شیخ را در بغداد و سپس در موصل می‌بینیم. در سال ۶۰۳ از عراق به مصر برمی‌گردد و مدتی را در قاهره می‌گذراند. در قاهره گرفتار خصومت فقها و متشرعان می‌شود، تکفیرش می‌کنند و زندانی می‌شود. پس از ختم غائله و رهایی از زندان از قاهره به اسکندریه می‌رود و از آنجا عازم مکه می‌شود و به سال ۶۰۴ در مکه از شیخ مکین‌الدین اصفهانی^۲ حدیث می‌شنود. از ۶۰۴ به بعد راهی مناطق بین‌النهرین و آسیای صغیر و سوریه می‌شود. در ۶۰۷ به قونیه می‌رسد و مورد استقبال سلطان کیکاوس اول سلجوقی قرار می‌گیرد. پس از آن از شهرهای قیصریه و ملطیه و سیواس می‌گذرد و به مناطق حران و دیار بکر قدم می‌گذارد. در ۶۰۸ دوباره در بغداد است و با شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی، مولف کتاب مشهور عوارف المعارف، ملاقات می‌کند. از بغداد رهسپار حلب می‌شود و میان سالهای ۶۱۰ - ۶۱۱ [بیست و چهار سال پس از شهادت سهروردی] در حلب بوده‌است. در حلب به سبب اشعار کتاب ترجمان‌الاشواق غائله‌ای بر علیه او برپا

می شود و بیم تکفیرش می رود. سرانجام با نوشتن شرحی مبتنی بر تأویل و توجیه عرفانی آن اشعار غائله می خوابد و شیخ به سال ۶۱۱ به قصد مکه از حلب بیرون می آید. در ۶۱۲ هجری او را در سیواس می بینیم که قصد قونیه و دیدار با سلطان کیکاوس را دارد، اما به علت حرکت سلطان برای تصرف انطاکیه این سفر و ملاقات میسر نمی شود. ابن عربی از سیواس به مقصد مَطَلَبه خارج می شود، در ۶۱۳ دوباره به حلب برمی گردد و مدتی در آن شهر می ماند. در حلب نزد ملک ظاهر - حاکم حلب و فرزند صلاح الدین ایوبی - قرب و منزلتی خاص پیدا می کند و از نزدیکان و مشاوران او بشمار می رود تا آنجا که حاکم در امور دینی و مسائل شرعی فتوای او را بر نظر فقها ترجیح می دهد. شیخ به سال ۶۲۰ در دمشق ساکن می شود و سرانجام در ۶۳۸ هجری در همان شهر خرقه تهی می کند.

بدین ترتیب از سال ۶۰۴ به بعد است که ابن عربی می توانسته در نواحی بین النهرین شمالی و آناتولی باشد و با شیخ اشراق ملاقات کند. اما چون سال شهادت سهروردی را اواخر ۵۸۶ یا اوایل ۵۸۷ هجری ضبط کرده اند. بطور قطع هنگام حرکت ابن عربی به سوی سرزمین های مذکور چندین سال از شهادت شیخ اشراق گذشته بود و ملاقات میان این دو حکیم به هیچ وجه امکان نداشت.

گرچه از لحاظ زمانی ابن عربی نمی توانست با سهروردی ملاقات کند ولی پس از آمدن به حلب و آشنائی با اوضاع و احوال آن شهر و حوادثی که در زمانی نه چندان دور در حلب اتفاق افتاده بود، و همچنین از طریق حشر و نشر با ملک ظاهر^۲ - فرمانروای حلب و دوست و حامی سهروردی - و اطرافیان او، و نیز کسان دیگری که شیخ اشراق را می شناختند و یا نسبت به وی ارادت می ورزیدند به آسانی می توانست از آنچه بر سر سهروردی آمده بود آگاه شود و از احوال و افکار و آثار او اطلاع پیدا کند؛ چرا که تا سالیانی پس از شهادت سهروردی هنوز داستان او بر سر زبان ها بود و سخن شمس تبریزی که

می‌گوید: «در دمشق [یا حلب] آن شهاب را آشکارا کافر می‌گفتند آن سگان...»^۵، مؤید این معنی است.

بنابراین بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که ابن عربی در محیط حلب از راهبانی که گفته شد درباره احوال و آثار و افکار شیخ اشراق و آنچه بر او گذشته بود اطلاعاتی کافی به دست آورده باشد. افزون بر اینها چنانچه پیشتر اشاره شد در همان شهر خود ابن عربی را نیز تکفیر کرده بودند و اگر توصیه و فعالیت دوستان و مریدانش نبود بیم حبس و مجازاتش می‌رفت، و چه بسا یارانش سرنوشت سهروردی را برای او بازگو کرده باشند و از در افتادن با غوغائیان و عاقبت کار بر حذرش ساخته باشند.

با این حال در نوشته های ابن عربی کمترین اشاره‌ای به سهروردی دیده نمی‌شود چنانچه گوئی او را نمی‌شناسد و از حکیم عارف مشربی چون شیخ اشراق که تا اندازه‌ای با خود وی تجانس و سنخیت فکری دارد بی‌خبر است. علت این امر می‌تواند دو چیز باشد:

اول: اختلاف روش و تفاوت در طرز بیان این دو اندیشمند که یکی صریحاً از فلسفه و حکمای یونانی و ایرانی و هندی سخن می‌گوید و نوشته‌های او پر از تعبیرات و اصطلاحات زرتشتی و غیراسلامی است، در حالیکه دیگری مهمترین کتاب خود یعنی *فصوص الحکم* را مأخوذ از پیامبر اکرم (ص) می‌داند و آراء خود را به انبیاء الهی منسوب می‌دارد و نوشته‌های او مشحون از آیات و احادیث و عبارات و اصطلاحات مأنوس اسلامی است. اساساً تفاوت اصلی ابن عربی به عنوان صوفی و عارف، با شیخ اشراق به عنوان فیلسوف و حکیم در این است که سهروردی فلسفه و استدلال و تعقل را بطور مطلق نفی نمی‌کند و حتی آشنائی با قواعد و ضوابط مشائیان را به عنوان مقدمه و زمینه اولیه وصول به معرفت و حکمت حقیقی لازم می‌شمارد چنانچه درباره کتاب *حکمة الاشراق* که حاوی اسرار و دقایق حکمت اشراقی است می‌نویسد: «فلاتمنحوها الّا اهله ممن استحکم طريقة المشائین»^۶:

این کتاب را جز به اهل آن که در طریق مشائیان گامی استوار داشته باشد ندهید؟^۴ در صورتی که ابن عربی با فلسفه در معنای اصطلاحی و متداول آن میانه‌ای ندارد و عصای استدلال را غیرقابل اعتماد می‌داند. به عبارت دیگر گرچه گفته‌ها و مخصوصاً نوشته‌های عرفانی سروردی چندان دور از تعلیمات صوفیه نیست اما از آنجا که زمینه اصلی اندیشه‌های او فلسفی است و شیخ توغل در بحث و برهان را از شرایط حکیم کامل می‌داند و با واژگان و اصطلاحات بیگانه و غیرمعمود سخن می‌گوید این است که اصولاً چندان مورد التفات صوفیه نبوده و به عنوان فیلسوفی که «متابعت نمی‌کرد» تلقی شده است.^۵ در حالیکه متابعت از شریعت نبوی اساس تعالیم مشایخ صوفیه و اکثر عارفان مسلمان است و همه عقیده دارند که «هر که از معنی خیر دارد خلاف شریعت نکند و نگوید».^۶

دوم: احتیاط و تقیه و حسابگری و مصلحت‌اندیشی ابن عربی که مبدا بهانه به دست مخالفان و فقها و صاحبان فتوا دهد و گرفتن سرنوشتی از نوع سرنوشت سروردی شود؛ و این همان نکته‌ایست که شمس تبریزی نیز به آن اشاره کرده و جوانی و ناپختگی و بی‌احتیاطی و بی‌پروائی سروردی را علت تکفیر و شهادت او دانسته است آنجا که می‌گوید: «آن شهاب‌الدین را علمش بر عقلش غالب بود، عقل می‌باید که بر علم غالب باشد، حاکم باشد، دماغ که محل عقل است ضعیف گشته بود!»^۷

آری ابن عربی خود سالها پیش در مصر و حلب طعم تلخ تکفیر و لعن و اتهام و حبس و خصومت فقها و غوغای عوام و آزار و ایذاء مومنان را چشیده و آموخته بود که چگونه در شرایط نامناسب محتاطانه عمل کند و بی‌گدار به آب نزنند. وقتی به سال ۶۱۰ هجری وارد حلب می‌شود مشاهده می‌کند که به سبب اشعار کتاب ترجمان الاشواق بر علیه او غائله‌ای برپا شده است. این حادثه می‌توانست یادآور همان وضع ناگواری باشد که چندی پیش در همان شهر برای سروردی پیش

آمده بود و حکم زنگ خطری را داشت که او را هشیار سازد تا در گفته‌ها و نوشته‌های خود به هیچ‌وجه از سهروردی بدعت‌گذار مکرّف مهدورالدم نامی نبرد و وضع خود را از آنچه بود بدتر نسازد، به نظر می‌رسد که سکوت ابن عربی درباره سهروردی برای مبرا ساختن ساحت خود از اتهام همفکری و همسوئی با شخصیت مطرودی بوده است که آن روزها داستانش دهان به دهان می‌گشت و مومنان و متشرعان لعن و نفرینش می‌کردند.

از طریق دیگر سهروردی ظاهراً سودای سیاست در سر می‌پخت و از نظر ارباب قدرت و اصحاب مقامات رسمی، به رفض و ارتداد و رابطه با اسماعیلیان - یعنی مخالفان و حریفان سیاسی عقیدتی صلاح‌الدین ایوبی سلطان شام و مصر - و حتی ادعای نبوت و فساد در دین متهم بود، و بسا که اظهار آشنائی با او باعث سوءظن و بدگمانی و تشدید خصومت‌ها و درگیری‌ها می‌شد.

ب: اما درباره مطلب دوم یعنی مشابهت میان آراء و عقاید این دو حکیم، اجمالاً نمونه‌وار به چند نکته زیر اشاره می‌کنیم:

۱- مورد اول اهمیتی است که هر دو اندیشمند برای عالم مثال قائلند و برخی از مسائل مربوط به سیر و سلوک و مبداء و معاد و مکاشفات و رؤیاهای صادقه و انذارات و آگاهی از امور غیبی و حوادث آینده و احوال نفوس انسانی پس از مفارقت از بدن و ثواب و عقاب اخروی را با توسل به این عالم و صور مثالی توضیح می‌دهند، و در این مورد شیخ اشراق پیشرو ابن عربی است.

۲- وجه اشتراک دیگر آراء این دو حکیم اعتقاد آنها به ویژگی خاصی در عارفان است که ابن عربی آن را «همت» می‌نامد و سهروردی از آن، به «مقام کُن» تعبیر می‌کند. توضیح اینکه سالک عارف در جریان سلوک و عروج معنوی به مرحله‌ای می‌رسد که قوه تصرف در اشیاء عالم خارج را پیدا می‌کند. به عقیده ابن عربی عارف، با «همت» خود می‌تواند چیزهایی را که می‌خواهد در عالم خارج متحقق سازد،

چنانچه در فصّ ششم از کتاب فصوص الحکم می نویسد: «العارف یخلق بالهّمة ما یکون له وجود خارج محلّ الهّمة».

گرچه سهروردی واژه «همت» را به ندرت به کار می برد اما همان معنایی که ابن عربی از این کلمه اراده می کند برای او نیز مطرح است. به گفته او حکمای متألّه در اثر ریاضت و تزکیه نفس به مقامی می رسند که خود فاعل و موثر می شوند، به هر چه اشاره کنند تحقق می پذیرد و آنچه را که تصور کنند واقع می شود^۳. شیخ با تائیر از کلام الهی، از این مرحله - یعنی پیدا کردن قوه تصرف در اشیاء عالم خارج و ایجاد صور مثالی در خارج - به مقام کُنّ تعبیر می کند که: «انّما أمرُهُ اذا أراد شیئا أن یقول له کُنّ فیکون» (یس / ۸۲)

۳- تاکید هر دو متفکر بر «تألّه» در معنای تشبیه به خدا و خدا مانند شدن از لحاظ احاطه به دانستی ها و تجرد از امور مادی و جسمانی، برای تحصیل سعادت ابدی^۴؛ و بیان این مطلب که حکمت حقیقی جز نورانی شدن و عروج به عالم انوار و مقام قرب نوافل چیز دیگری نیست.

۴- مطلب دیگری که می توان یادآور شد مقایسه حضرات و یا مراتب هستی در نظام فکری این دو اندیشمند است. ابن عربی در نظام هستی اجمالاً به پنج حضرت معتقد است که از آنها به: حضرت غیب مطلق، حضرت عقول، حضرت ارواح، حضرت خیال و حضرت حسن تعبیر می کند. از طرف دیگر در فلسفه سهروردی نیز مراتب عالم وجود چنین تصور شده است: نورالانوار، انوار قاهره یا عقول، انوار مدبّره یا نفوس، عالم مثال و صور مثالی، عالم اجسام.

به نظر می رسد حضرات خمس ابن عربی یادآور مراتب هستی از نظر سهروردی است؛ بدین معنی که حضرت ذات با نورالانوار، حضرت عقول با انوار قاهره، حضرت ارواح با انوار مدبّره، حضرت خیال با عالم مثال و سرانجام حضرت حسن با عالم جسمانی متناظر است و اجمالاً طرح واحدی از نظام هستی را ارائه می دهند.

پی نوشت‌ها:

- ۱- هنگام شهادت سهروردی به سال ۵۸۷، ابن عربی جوانی ۲۷ ساله بوده است.
- ۲- دکتر محسن جهانگیری، محی الدین ابن عربی، ص ۱ تا ۹۶.
- ۳- دختر این مکین الدین اصفهانی، به نام نظام، همان است که ابن عربی را مجنوب خود کرده و شیخ اشعار عاشقانه و تغزلات کتاب ترجمان الاشواق را با الهام از زیبایی صوری و معنوی و جمال و کمال او سروده است.
- ۴- ابن عربی با ملک ظاهر دوستی صمیمانه داشت و بسیار مورد توجه و اعتماد او بود و به همین جهت نزد وی شفاعت می‌کرد و شکایات و درخواست های مردم را به آگاهی او می‌رسانید. ر.ک به: جهانگیری، محی الدین ابن عربی، ص ۸۹.
- ۵- مقالات شمس، تصحیح دکتر محمدعلی موحد، ص ۲۷۵.
- ۶- حکمة الاشراق، ص ۲۵۸. مجموعه دوم مصنفات سهروردی.
- ۷- مقالات شمس، ص ۲۹۶.
- ۸- صفوة الصفا، از سخنان شیخ صفی الدین اردبیلی.
- ۹- مقالات شمس، ص ۲۹۷.
- ۱۰- نزهة الارواح شهرزوری، ۱۲۵/۲-۱۲۶: «... و قالوا انه قد ادعى النبوة ... و ان بقى افسدالدين...».
- ۱۱- مطارحات، ص ۵۰۳، مجموعه اول مصنفات سهروردی.
- ۱۲- رکن: فوائد در عرفان و فلسفه و تصوف و تاریخ آن، منوچهر صدوقی سها، ص ۷۲ به بعد، تهران ۱۳۸۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

- ۱- جهانگیری، محسن، محی الدین ابن عربی. چهره برجسته عرفان اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲- شمس تبریزی، مقالات، به تصحیح: دکتر محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی.
- ۳- سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح: هانری کربن، پژوهشگاه علوم انسانی، ج ۱ و ۲.
- ۴- شهرزوری، شمس الدین محمد، نزهة الارواح، به تصحیح: خورشید احمد، دایرة المعارف العثمانیه، ج ۲.
- ۵- اردبیلی، شیخ صفی الدین، صفوة الصفا، نسخه خطی کتابخانه ایاصوفیا. مورخ سال ۸۹۶ هجری.
- ۶- صدوقی سها، منوچهر، فوائد در عرفان و فلسفه و تاریخ آن. انتشارات آفرینش.